

نقش وحی و تعالیم دینی در نظام حقوق بشر: امنیت و صلح جهانی

محمود قیومزاده

دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ساوه

چکیده

صلح و امنیت یکی از دغدغه‌های همیشگی بشر می‌باشد. زیربنای امنیت و آسایش را باید در مبانی فکری و ایده‌های جست. طراحان حقوق بشر جهانی به دور از مبانی دینی به میدان رقابت وارد شده و در این جهت حرکت کرده‌اند. مقاله حاضر به طرح‌ریزی حقوق جهانی بشر در پرتو تعالیم ادیان همت گماشته و مبانی ادیان را در این خصوص به تصویر کشیده است و همچنین تفاوت مبانی حاکم بر جهان فعلی در زمینه حقوق بشر را با مبانی دینی روشن نموده و مشخص گردیده است که چنانچه پایبندی به آن مبانی در روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گیرد؛ صلح و امنیت پایدار جهانی به ارمغان خواهد آمد و بر این اساس هویداست که دین در صلح و امنیت نقشی بی‌بدیل دارد.

واژگان کلیدی: وحی؛ ادیان؛ صلح؛ امنیت؛ اعلامیه جهانی حقوق بشر؛ نظام حقوق بشری ادیان.

مقدمه

بشر به عنوان موجودی دارای نگرش فراتر از محیط زیست خود و ترسیم آینده‌ای به مراتب فراتر از حیات مادی برای خویش، همیشه به دنبال آرزوهای آرمانی چون جاودانگی و کمال، اخلاق و انسانیت، خیر و فضیلت و حق و تکلیف برای خود و دیگران بوده و در این زمینه به تبیین اندیشه‌هایی پرداخته است. «حق» یکی از این موضوعاتی است که برای بشر، آرمانی، حیاتی و جدی است؛ در همین راستا دین (وحی) هم به کمک بشر آمده تا او را در مسیر انسانی خویش مدد رساند. «حق» عبارت است از توانایی یا اختیاری که نظام یا نظم حقوقی هر کشوری به اشخاص می‌دهد تا از چیزهای به طور مستقیم بهره‌مند شوند یا انجام کاری را از دیگران بخواهند. (امامی، ۱۳۶۸: ۲ و کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۲۴۹)

«هانری لوی برون» در کتاب جامعه‌شناسی حقوق می‌نویسد: «حقوق دارای معانی گوناگونی است و همراه با واژه (Droit) در فرانسه، (Right) در انگلیسی، (Recht) در آلمانی و (Dirrito) در ایتالیایی است که ابتدا یک معنای اخلاقی در خود دارد. او معتقد است که بررسی لغوی این

اصطلاح چندان سودمند نیست؛ بلکه کاربرد آن مهم بوده تا اینکه در یک بررسی علمی خود را موظف بدانیم تا نسبت به اعمال حقوقی پایبند باشیم (لوی برول، ۱۳۷۶: ۲۱). در قرن بیستم روی آوردن به مباحث حقوقی از اینکه صرفاً به تحلیل عقلانی حقوق بپردازند اِبا داشته و بیشتر به مسئله روابط اجتماعی، کارکردهای بیرونی و هستی اجتماعی حقوق و قواعد حقوقی توجه نشان داده‌اند. به همین دلیل است که مکاتبی چون واقع‌گرایی حقوقی، مطالعات حقوقی انتقادی و فمینیسم حقوقی هم در نظریه‌های فلسفی و هم در نظریه‌های جامعه‌شناسی حقوق با دیدگاه‌های اجتماعی آمیخته شده است. بنابراین امروزه اگر از حق کسی سخن گفته می‌شود، قضاوتی صرفاً اخلاقی ارائه نمی‌دهند؛ بلکه در مقام ابطال یا اثبات ادعای اجتماعی می‌باشند و مفاد حقوق بشر امروزی هم همین است (راسخ، ۱۳۸۰: ۱۸۶).

نقش دین در حقوق انسانی

دین به عنوان پدیده‌ای که همیشه همراه بشر بوده و برای او تمدن‌ساز و فرهنگ‌آور می‌باشد، مهم‌ترین منبع شکل‌گیری حقوق فردی و اجتماعی بشر بوده است و مجموعه‌ای از قوانین، توصیه‌ها و پیام‌های اخلاقی، عبادی، تربیتی و احکام خود را در این زمینه به بشر ارائه داده است. نگاه دین به بشر نگاهی متفاوت از مکاتب بشری است و نیازهای متفاوت او را در این خصوص دیده و پاسخگو است. با تأملی اندک در زمینه ناکامی تئوری‌های ارائه شده در باب اخلاق و حقوق اجتماعی که بدون در نظر گرفتن و اصل قرار دادن پیام‌های دینی ارائه شده است؛ این واقعیت را آشکار می‌کند که نمی‌توان بدون آموزه‌های دینی برای بشر حقوقی جامع، جامعه‌ای سالم و صلحی پایدار ترسیم کرد. چرا که تنها ادیان هستند که می‌توانند فراتر از قانون و حقوق متصلب، اجرای اخلاقیات را نه تنها در دید دیگران و کنترل کنندگان بلکه نزد هر انسان دین باور و پایبند به ارزش‌های اخلاقی - به دلیل احساس حضور در پیشگاه موجودی متعالی چون خداوند - تضمین کنند. به واقع چنین است که نمی‌توان اخلاق جهانی انسان را همچون حقوق بشر صرفاً با قرارداد تدوین کرد و چنین کاری هرگز به صلاح و سود مردم جهان نیست. آنچه دین بیان می‌کند شامل خطوط کلی زندگی و زیربنای حیات انسانی است که با توجه به واقعیات هستی او به همراه راهکارهای عملی برای رسیدن به سعادت و حیات دنیوی و اخروی در قالب حیات ایمانی و

اخلاقی - صرف نظر از اختلافات میان انسان‌ها - می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۸۹). قرآن کریم می‌فرماید: «اگر آنان به رهنمودهای تورات و انجیل و آنچه به سوی آنان از طرف پروردگارشان نازل شده است (قرآن) عمل می‌کردند، از نعمت‌های زمینی و آسمانی برخوردار می‌شدند (۶۶/۵).

پیام دین و حقوق بشر جهانی

از آنجا که دستیابی به صلح و زندگی آرام در سایه صمیمیت و یکدلی از آمال بشر است و این نیز بدون در نظر گرفتن حقوق و تکالیف همه افراد میسر نیست، حقوق بشر (Human Rights) یکی از خواسته‌های جدی و اساسی بشر می‌باشد. در همین راستا و با تلاش عده‌ای در مجامع بین‌المللی در سال ۱۹۴۸ میلادی اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب رسید. این اعلامیه اگرچه دارای نکات مثبت و انسانی بود و به طور نسبی می‌توانست تأمین‌کننده ثبات حقوقی انسان‌ها باشد اما دخالت کشورهای قدرتمند و انگیزه‌های سودجویانه آنها در تدوین و شکل‌گیری این اعلامیه و بی‌توجهی به اصول اساسی مورد تأکید ادیان موجب سوء استفاده و نابرابری در اعلامیه گردیده تا آنجا که آن‌را از کارایی انداخته است و گاهی قدرتمندان جهت پیشبرد اهداف غیر حقوق بشری خود از آن سود می‌جویند (Gaddis, 1972: 240).

بنابراین بی‌شک برای دستیابی به حقوق بشر جهانی و صلح و امنیت انسانی باید از پیام‌ها و تعالیم ادیان در درجه اول کمک گرفت و سپس مبادی معرفتی دیگر را مورد توجه قرار داد.

پایه‌های اساسی دینی در حقوق بشر جهانی

در حقوق بشر جهانی که با توجه به تعالیم دین و پیام‌های پیامبران شکل می‌گیرد، سه نکته مهم وجود دارد که جامع بودن آن‌را تضمین و یک سو نگری و تبعیض را منتفی می‌کند:

- ۱) توجه به منشأ هستی یعنی خداوند در تبیین حقوق و تکالیف برای افراد که انسان‌ها در مقابل او پاسخگو بوده و در راستای تکالیفی که خدا برای آنها مقرر نموده است حرکت کنند؛
- ۲) توجه به شناخت و نقش انسان در جهان هستی و مسئولیت او؛ در تعالیم ادیان، انسان جزئی از خلقت و هستی بوده که علاوه بر بهره‌مندی از خلقت در مقابل مخلوقات مسئولیت داشته و باید پاسخگو باشد؛

۳) شکل‌گیری یک رابطه صحیح بین خدا و انسان: تنها راه سعادت بشر و برقراری صلح و اجرای صحیح عدالت، شکل‌گیری درست چنین رابطه‌ای است (فتحعلی، ۱۳۸۸: ۴۶).

ضرورت توجه به منشأ هستی نه تنها به لحاظ وظیفه‌ای که انسان در برابر ولی نعمت خود دارد یعنی شکرگزاری، بلکه از جهت خود انسان برای اینکه بتواند به اصولی پایدار که به زندگی او معنا می‌دهد و همواره او را در مسیر تکامل حفظ نماید و از تغییرات و تطورات فکری و عملی بیهوده، خود و هموعانش را برهاند، نشئت می‌گیرد.^۱ ادیان الهی به انسان‌ها توصیه می‌کنند که در سه حوزه وجودی خود یعنی اندیشه‌ها و تفکرات، صفات نفسانی و عملکردهای خود تابع فرموده خدا باشند. در حوزه اندیشه‌های خویش تعقل کنند و بشتابند برای بهتر دیدن، شنیدن، فهمیدن و شناخت و معرفت او.^۲ در حوزه‌های صفات نفسانی بکوشند که در خود صفات متعالی الهی را پرورش دهند و خداگونه شوند و در حوزه عملکردها نیز در راستای تفکرات و صفات خود به حق عمل کنند. (۲: ۱۳۸) بنابراین از مسئولیت انسان در جایگاه رفیع انسانی بسیار سخن می‌گویند.

در مورد نقش انسان در جهان نیز می‌توان گفت: شناخت او از جانب خود و یا هموعانش که در وضعیت برابری نسبت به او از جهت علم به مبدأ و منتهای حیات و حتی علت حضور فعلی در جهان دارند نیز ممکن نیست مگر با پیروی از پدید آورنده یعنی خدا؛ زیرا شناخت اصیل هر موجودی با توجه به سازنده و هستی بخش آن و اهداف آن در تحقق موجود، ممکن خواهد بود.

امکان برخورداری از سعادت برای همه تنها در شکل‌گیری رابطه صحیح بین انسان و خداوند به عنوان خالق هستی وجود خواهد داشت. زیرا در این صورت هم افعال انسان برای خودش مفهومی خواهد داشت و هم برای دیگران که به لحاظ فکری با او مشترک هستند و همچنین لازم‌الاجرا بودن افعال و حدود آنها نیز تضمین می‌گردد اما پاسخگوی افعال خود در برابر انسان‌های دیگر که در انسانیت با او مشترک و برابر هستند، الزام آور نیست. به گفته «کیر کگارد» فقط و فقط وقتی اخلاق مطرح می‌شود که خدا را در نظر بیاوری. تنها هنگامی که انسان از این مسئولیت آگاه است واقعاً انسان است و می‌داند که وجود یک شخص انسانی متضمن چیست. پیوند و ارتباط با خدا است که آدمی را یک انسان می‌سازد (چند تن از اساتید فلسفه غرب، ۱۳۷۰: ۳۷۲). بنابراین در

شکل‌گیری یک منشور حقوق انسانی جهانی تنها توجه به نقش هستی‌بخش و مسئولیت انسان در برابر او و ارتباط موجودات و مخلوقات با او است که برتری دارد و انسان در مقابل خداست که انسانیت می‌یابد. «یاسپرس» می‌گوید: «انسان جز به وسیله زندگی در ارتباط با متعالی نمی‌تواند همان خودش بماند.» (پیشین: ۳۷۷).

لوازم و پیامدهای توجه به مؤلفه‌های اصلی

بنابر آنچه گذشت روشن می‌گردد که عدم شناخت صحیح یا بی‌توجهی به هر یک از موارد سه گانه فوق منجر به اختلاف عظیم در دیدگاه و نظر شده و باعث جدایی منشور حقوقی مبتنی بر آن از تعالیم دینی و اخلاق الهی می‌شود و چنانچه به این سه حوزه توجه کافی شود و مبانی ادیان در شکل‌گیری حقوق جهانی بشری مد نظر قرار گیرد: تضمینی در جهت صلح بشری به وجود خواهد آمد و لوازم و پیامدهای مبتنی به شرح ذیل خواهیم داشت:

اهمیت دادن به آنچه عدالت و حق است نه اینکه صرفاً رأی اشخاص ولو اکثریت را تشکیل دهند؛ با عنوان‌هایی چون حکومت مردم و یا اقلیت یا صاحبان قدرت و یا حتی ضعفاء (تنها به دلیل ضعیف بودن). قرآن کریم در این خصوص می‌گوید: «ای اهل ایمان نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید هر چند بر ضرر خود و یا پدر و مادر و خویشان شما باشد و چه به حال غنا یا فقر باشد که خدا سزاوارتر از شما بر این دو حال است، پس شما در حکم و شهادت پیروی هوای نفس می‌کنید تا عدالت نگه دارید.» (۴: ۱۳۵ و ۳: ۱۰۳) همچنین در انجیل آمده است: «و هم بر این قیاس، پسینیان، پیشینیان و اولیان، آخریان خواهند بود. زیرا که خوانده‌شدگان بسیارند و برگزیدگان اندک».^۳ چه بسا اکثریت مردم در بعضی اقوام گذشته به راه خطا رفته‌اند و از نظر کتب دینی، سلوک آنان مردود دانسته شده است. نظیر آنچه در مورد قوم لوط و یا قوم عاد اتفاق افتاد. در حالیکه در دیدگاه رایج، آراء اکثریت به ظاهر تحت عنوان حکومت مردم (Democracy) در نظر گرفته می‌شود و چه بسا در عمل بسیاری اوقات این آراء حکومت‌هاست که با شگردهای سیاسی از جمله تبلیغات کاذب و تقلبات بسیار بر سر نوشت آنان حاکم می‌شود و در حقیقت اقلیت صاحب قدرت و نفوذ سرنوشت مردم را در دست خود دارند و نه به مصلحت مردم، که برای

برقرار ماندن خود به آنچه آنها می‌خواهند عمل می‌کنند در حالیکه ممکن است به صلاح آنان نباشد. (فتحعلی، ۱۳۸۸: ۷۴) ولی خداوند از مردم می‌خواهد که خود آنان حکومت را در دست داشته و بر اساس قوانین الهی که برای مصلحت نوع بشر است عمل کنند.

ادیان پیام‌آور و تذکر دهنده مسئولیت بزرگ انسان بودن برای انسان‌ها هستند و به او می‌گویند در صورتی که انسان این نفس را فراموش کند از رحمت خدا دور شده و مانند سایر موجودات و حیوانات بلکه از آنها پایین‌تر و گمراه‌تر می‌گردد. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «و قطعاً بسیاری از جنّ و انس را برای جهنم واگذاریم چه آنکه آنها را دل‌هایی است بی‌ادراک و معرفت و دیده‌هایی است بی‌نور و بی‌بصیرت و گوش‌هایی است ناشنوا؛ حقیقتاً آنها مانند چهار پایبند، بلکه بسی گمراه‌ترند».^۴ در اوستا می‌خوانیم: «فریفتگان راه «گوی» در گذرگاه جهان، مرا که «زرتشت سپیتمان» هستم خشنود نمی‌کنند، زیرا آنان کامروایی خویش را در «کنش‌های» این جهان استدمند می‌جویند و نه در شور و جوش‌های مینوی.» (اوستا، هات ۵۱، بند ۱۲) آدمی به تبعیت از مسئولیت‌های خود اختیاراتی نیز دریافت می‌کند. بر خلاف آنچه که به دنبال دیدگاه‌های نشئت گرفته از اومانیزم (Humanism) در دوره مدرنیته و لیبرالیسم (Liberalism) به دست می‌آید که انسان بدون متذکر شدن و مشخص نمودن مسئولیت خود در هر مورد، تنها خود را صاحب حقوقی می‌شناسد. چنانچه در تورات آمده است: «پس احتیاط نمایید تا آنچه مطابق خواسته خداوند بود و به شما امر فرموده است به عمل آورید و به راست و چپ انحراف نوزید.» (مثنی، فصل ۵، آیات ۳۲-۳۴) نکته ظریفی که در تفاوت بین نگرش ادیان و حقوق بشر وجود دارد و منجر به اشتباه تاریخی بشر در باب ادیان شده است این است که ادیان نیز دائماً از حق سخن می‌گویند اما در دین، مقصود «عطای حق است به صاحب حق» و مسئولیت‌پذیری انسان در برابر انجام کارها که اگر این عمل درست به جا آورده شود هر کس به حق خود نیز می‌رسد در حالیکه حقوق بشر نوشته شده به دست انسان‌ها دائماً بر حق فرد تکیه می‌نماید که این به رسیدن هر کس به حق خود منجر نمی‌گردد؛ بلکه گاهی به درگیری بین انسان‌ها و اجتماعات بزرگ‌تر نیز منجر می‌شود. به عبارت دیگر اگر هر کس مسئولیت‌پذیرد به حق خود نیز می‌رسد در حالیکه اگر همه حق خود را طلب کنند، الزاماً به پذیرش مسئولیت منتهی نمی‌شود و بسیاری از افراد از حق خود محروم می‌مانند. موضوعی که

گاهی امروزه شاهد آن هستیم (بی‌مسئولیتی افراد در برابر یکدیگر) در برابر پدر، مادر، فرزندان و جامعه و حتی در برابر طبیعت و محیط زیست. به عبارت دیگر تنها اندیشیدن درباره حقوق خود آن هم فقط تا حدی که به حقوق سایر انسان‌ها برخورد نکند و در مورد طبیعت و مسائل دیگر نیز مطلبی ذکر نشود مفید نخواهد بود و حقوق سایر انسان‌ها هم تعریف نشده و مبهم باقی می‌ماند و بالاخره به لحاظ عدم نظارت بر قدرت‌ها و حکومت‌ها و توانمندی افراد، احقاق حق ضعیف هم عملاً ممکن نیست.

ابزارهای شناختی و همچنین معیارهای ارزشی ادیان بر مبانی متعدد چون فطرت، عقل و وحی پایه‌گذاری شده است که در نهایت به وحدت می‌رسند و از طریق آزمون‌های تجربی و وقایع تاریخی و سنت‌های تکوینی قابل بررسی و تأیید هستند. در حالیکه در دوره مدرنیته که غالباً بعد از رنسانس شکل گرفت و گروهی برای تشخیص و شناخت حقایق هستی تنها به عقل متمسک شدند و یا تنها به ابزار تجربی دست یازیدند، تک قطبی بوده و به بسیاری از سؤالات اذهان بشری در مورد این انتخاب محدود خود هرگز پاسخ نگفته‌اند.

نگاه به عقل در ادیان نیز گاهی متفاوت و ارزشمند است و تنها در حد وسیله‌ای برای یافتن منافع مادی و گذرا تنزل نیافته بلکه به عنوان ابزاری برای شناخت حقایق هستی از صدر تا ذیل آن و ارائه کننده راهکارهایی برای ترقی از ذیل تا صدر هستی است. ابزاری که در دست موجود مختاری چون انسان قرار دارد که می‌تواند با استفاده بهینه از آن به همه انسان‌ها و موجودات پیرامونش کمال و امنیت و آرامش ببخشد و در نهایت خود انسان را نیز به سعادت برساند، تا جائیکه در این خصوص در متون دین اسلام آمده است: «العقل ما عبد الرحمن و اکتسب به الجنان» یعنی عقل آن چیزی است که وسیله‌ای برای عبادت پروردگار و به دست آوردن بهشت می‌باشد. (مجلسی، ۱۴۰۷: ۱/ ۲۵). البته ادیان عقل معاش را مردود نمی‌دانند. اما جهت‌گیری آن‌را در امتداد عقل معاد مجاز می‌شمارند که این خود، حکم عقل است، انسان عاقل در یک راه طولانی تا ابدیت برنامه‌ریزی‌های خود را موقوف به برنامه‌های کوتاه مدت دنیوی نمی‌کند. بلکه آن‌ها را چنان طرح-ریزی می‌نماید که در کنار تأمین اهداف دنیوی به تحقق اهداف بلند مدت اخروی نیز دست یابد. چنانکه هم از دنیا و نعمت‌های آن و هم از آخرت خود بهره‌گیرد.^۵

در نگاه ادیان به منافع انسانی نیز تفاوت اساسی با آنچه در دیدگاه سکولاری در این زمینه وجود دارد آشکار است؛ زیرا تأمین منفعت واقعی و دراز مدت و پایدار چه در جهان فعلی و چه در جهان آتی امری است که تنها از جانب خالق انسان و همه هستی قابل شناخت، طرح و تأمین است و با راهکارهای او قابل حصول می‌باشد. این شعار همه ادیان است که با عمل به دستورات دین خود به سعادت در دنیا و آخرت خواهید رسید و امنیت حاصل از این زندگی به صورت همیشگی برای همه شما حاصل خواهد شد و به حیات واقعی دست می‌یابید. قرآن کریم در این خصوص می‌فرماید: «هر کس از مرد و زن، کار نیکی به شرط ایمان به خدا به جای آرد ما او را زندگانی خوش و با سعادت زنده (ابدی) می‌چشانیم و اجر بسیار بهتر از عمل نیکی که کرده به او عطا می‌کنیم (۱۶: ۹۷). چنانچه در انجیل متی آمده است: «اگر اراده آن را داری که حیات گردی، فرائض را نگاه دار (انجیل متی، باب ۱۹، آیه ۱۷ و مرقس، باب ۱۰، آیات ۳۰-۲۹). قدر متیقن این است که اگر انسانی دنیاگرا هم باشد در کنار انسان‌های متدین امنیت و آرامش بیشتری خواهد داشت تا انسان‌هایی که تنها به این دنیا و منافع آن چشم دوخته‌اند. در تورات سفر «لویان» می‌گوید: «پس قانون‌های مرا و احکام مرا اگر کسی به جای آورد موجب حیات تو خواهد بود.» در اعلامیه جهانی حقوق بشر تأمین رزق و امنیت بشر غایت آرمانی انسان شمرده شده و گویی هدف از آمدن بشر به دنیا همین بوده است و عجیب است که حکومت‌های جهان از ارائه همین حداقل‌ها نیز به انسان‌ها عاجز و درمانده‌اند و به نظر نمی‌رسد برنامه‌ریزی‌های آتی آنها نیز به سمتی پیش برود که به این آرمان نزدیک شوند.

ارائه دید تعالی بخش به جای توسعه از سوی ادیان از دیگر مشخصه‌های دیدگاه دینی در این زمینه است. در مفهوم تعالی، توسعه نیز مستتر است اما در مفهوم توسعه الزاماً تعالی جایی ندارد و در نهایت به توسعه در زندگی مصرفی در دنیا - صرف نظر از جنبه خاص وجود انسان که علی‌رغم سایر موجودات نیاز به تعالی دارد - می‌پردازد و امروزه انسان‌ها دنبال این چیز گم شده خویش و یا خویش گم شده هستند.

با طرح دیدگاه‌های اگزیستانسیالیستی، اعتماد انسان به خداوند و تکیه بر عدل و رحمت و کرم او از انسان سلب شد و به اعتماد به نفس خلاصه و محدود گشت. یک انسان در زندگی خود

در خیلی نقش‌ها و کارها شرکت دارد اما به نظر سارتر هر انسانی باید در سراسر حیات خود فقط بر خویش متمرکز شود (چند تن از اساتید فلسفه غرب، ۱۳۷۰:۳۷۵). بالاترین موفقیت برای انسان امروزی این است که اعتمادی به نفس بیشتری نسبت به سایرین در خود احساس کند و جالب اینکه تمام تلاش مکاتب روان‌شناسی جهان در این است که همین امر را برای بشر محقق کنند. در حالیکه در دید ادیان انسان با شناخت واقعی از خود در می‌یابد که جسم و جانش نه در هنگام آمدن به این جهان به دست خود بوده و نه در لحظه‌ای که از جهان می‌رود؛ پس با اتکا به آن موجودی که همواره حیاتش به دست اوست و حیات او ازلی و ابدی است آرامش بیشتری خواهد یافت تا با اتکا به خود. قرآن کریم می‌فرماید: «در کارها بر خدا توکل کن که خدا برای مدد و نگهداری کفایت است.» (۳:۳۳ و ۲۵:۵۸)

تنها در این صورت است که هرگز خود را تنها و ضعیف احساس نخواهد کرد و دچار تشویش‌های ناشی از تفکر اگزیستانسیالیستی نخواهد شد و آرامش بر زندگی او سایه می‌افکند. باید قبول کرد که هایدگر و سارتر تفسیر تاریک و بدبینانه‌ای از هستی یا تقرر ظهوری انسان ارائه می‌دهند، هر دو بر این عقیده بودند که حیات دائماً جولانگاه نوع مخصوصی اضطراب و نگرانی که به طور اجتناب‌ناپذیر بر شعور و ادراک موجودی که می‌داند زود یا دیر دیگر نخواهد بود سنگینی می‌کند، موجودی که به واسطه ضرورت ادعای بودن چیزی که از او انتظار دارند که چنان باشد و عمل به آنچه که نظام اجتماعی‌ای که در آن زندگی می‌کند از او می‌خواهد که چنان عمل کند، متحمل محرومیت مکرر و مداوم است.» (چند تن از اساتید فلسفه غرب، ۱۳۷۰:۳۷۶)

جهت‌گیری فکری بر اساس ادیان، همه انسان‌ها و همه هستی را به سمت وحدتی سوق می‌دهد که با اتصال به منبع عظیم هستی به قرب الهی و آرامش و سعادت دست پیدا می‌کنند.^۷ در حالیکه فردگرایی در دیدگاه لیبرالیستی انسان را به تنهایی و انزوا و در نهایت حتی از خود بیگانه شدن می‌خواند که عوارض آن بیش از سایرین برای خود صاحب‌نظران و جوامع آنها آشکار است و به علاوه قدم گذاشتن در وادی بحث از مطالبی به عنوان علمی چون «هرمنوتیک» (Hermeneutic) و «کوهرنس» (Coherens) نیز انسان را بیش از پیش از سایرین جدا و در لاک تنهایی خود فرو می‌برد و نتیجه آن چیزی جز پوچی، تنهایی و بی‌هدفی در زندگی نیست و در نهایت سرگرم شدن

به کارهای دون شأن انسانی برای گذراندن وقت یا خودکشی به عنوان بهترین راه!

در زمینه علوم بشری نیز با هدف درک بیشتر از حقایق هستی، اما بدون توجه به وجود جوامعی چون انسان، اقدام به تفرق علوم نمودند در حالیکه نتیجه این کار در علوم انسانی و شاید در علوم تجربی به تفرق همه اجزای هستی از هم منتهی شد که این خود بر خلاف حرکت ادیان به سمت وحدت است؛ با توضیح اینکه در هر رابطه‌ای تفهیم و تفاهم از طریق درک لفظ و معانی آنها در اذهان امری ضروری است، لذا ارائه تعاریف دقیق از کلماتی چون انسان، آزادی، عدالت، صلح، برابری و ... در ابتدای امر نیز ضروری به نظر می‌رسد. سخن از الفاظی به میان می‌آید که جامع آنها انسان است لکن بحث از هر کدام را یکی از شاخه‌های علوم به عهده دارد؛ انسان را روان‌شناسی، عدالت را حقوق، صلح را سیاست و آزادی را علوم اجتماعی و بالاخره خانواده بزرگ بشری را اخلاق تعریف می‌کند. اکنون سؤال این است که این انسان مثله شده در کجا به هم پیوند می‌خورد و هویت انسانی واحد را خواهد یافت؟ استاد محمدتقی جعفری (ره) در این خصوص می‌فرماید:

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات به وجود آمدن حسّ تفاهم مشترک میان اقوام و ملل، گسیختن و تجزیه وحدت شئون آدمی است که نه تنها موجب از دست رفتن حسّ تفاهم مشترک میان اقوام و ملل گذشته است؛ بلکه باعث از بین رفتن آن روحیه مقدس اخلاقی از بُعد حقوقی و تجزیه آن دو از بُعد اجتماعی و تجزیه آن سه از بُعد سیاسی و تجزیه آن چهار از بُعد علمی و تجزیه آن پنج از بُعد فلسفی و هستی‌یابی و تجزیه همه آنها از مذهب است که انسان را از خود و دیگران بیگانه ساخته است. این تجزیه که از دیدگاه روش علمی محدود، خوشایند بلکه ضروری تلقی شده است، حس اشتراک در حیات و حس وحدت (حیات معقول) را در درون انسان‌ها خشک و سست نموده است. به همین علت است که ما پیشنهاد می‌کنیم چنانکه روش شناخت تجزیه‌ای (Anavitic) در حیات انسان‌ها اهمیت دارد، همچنان روش ترکیبی (Cantitic) نیز درباره حیات ضروری است و با این دو نوع روش اساسی است که ما می‌توانیم مبانی وحدت جان‌های آدمیان را اثبات و آنها را آماده پذیرش حقوق جهانی بنامیم (جعفری، ۱۳۷۰: ۶۷) اصولاً آیا پیوندهای ما شایستگی لازم را دارد یا اینکه ما عقل را به شکم و شکم را به آزادی و آزادی را به اخلاق و اخلاق را به منافع مادی و همه اینها را بدون عدالت و صلح به اجتماع بزرگ بشر گره بزنیم و سپس به غلط نام خانواده به

آن بدهیم. آزادی و رهایی از فقر و ترس، آرمان و هدف نیستند بلکه وسیله‌ای برای ادامه حیات و مجرای برای کمال انسان محسوب می‌شوند (پیشین: ۶۷) و اصولاً به خود بشر چگونه نظر داریم؟ آیا آن گونه که ادیان معرفی می‌کنند می‌شناسیم و همه خلقت را مانند عائله خداوند می‌دانیم «الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله انفعهم لعیال الله» یعنی خلق، عائله خود خداوندند پس محبوب‌ترین خلق نزد خداوند پرسودترین آنها نسبت به عائله خداوند است (کلینی، ۱۳۶۷: ۲: ۲۳۹) یا آن گونه که «توماس هابز» انسان را گرگ انسان معرفی می‌کند که در تعامل با دیگران او هدف و سایرین وسیله‌اش محسوب می‌شوند (فروغی، ۱۳۷۵: ۲۴۴).

نگاه ادیان به اخلاق و اخلاقیات نیز بسیار جذاب و قابل توجه است. ارزش‌های اخلاقی و همچنین ضد ارزش‌ها از نظر ادیان ثابت و مشخص و در عین حال قابل تکامل و رشد مثبت یا تنزل و رشد منفی می‌باشد. در تمام کتب دینی چنین سؤالاتی مکرر مطرح می‌شود که آیا بینا و نابینا مساوی‌اند؟ آیا صالح و طالح یکسانند؟ آیا کور می‌تواند عصا کِش کور دیگر شود؟ آیا می‌توان دانا و نادان را از هم تشخیص داد؟ قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «بگو ای پیغمبر هرگز (مردم) پاک و ناپاک یکسان نخواهند بود؛ هرچند در جهان بسیاری پلیدان شما را به شگفت آورد. پس ای خردمندان از خدا بترسید باشد که رستگار شوید.» (۵: ۱۰۰) یعنی ای انسان به عقل و فطرت رجوع کن؛ زیرا در میایی که یکی از این دو طرف نزد تو برتر از دیگری است. از سوی پست‌تر به سوی برتر صعود کن؛ زیرا در نفس تو علاوه بر تمام ارزش‌های فطری، میل به سمت تعالی نیز نهاده شده است و تو هرگز میل ماندن در یک حد یا تنزل کردن نداری، سعی کن خود را متخلق به سمت برتر نمایی و در آنجا نیز توقف نکن؛ زیرا وجود تو با سیر دائمی به سوی کمال آرامش واقعی می‌یابد و نه سکون و تنزل که خاص زندگی حیوانی و مادون انسانی است و در نهایت می‌بایست به اخلاق خدای خود تشبّه و تخلق پیدا کنی. اما ارزش‌های اخلاقی در مکتب پوزیتویسم اخلاقی تماماً نسبی تلقی می‌شود. بنابراین انجام هر عملی و در هر مقطع زمانی یا مکانی می‌تواند به تشخیص فرد بستگی داشته باشد و اخلاقی محسوب می‌شود؛ در چنین وضعیتی تمام کلمات ارزشی ادیان «کان لم یکن» تلقی می‌گردد و نتیجه آن هم فساد حاکم بر جوامع خواهد بود. نحوه تعامل انسان امروزی با هستی نیز غیر از آن چیزی است که ادیان توصیه می‌کنند، البته

این امر از نتایج فکری انسان در زمینه اخلاق و عدم شناخت انسان از خود و نیازهایش و همچنین از فلسفه وجودی طبیعت است. بشر همواره سعی در سلطه توأم با تخریب و سودجویی یک طرفه از طبیعت دارد و ادیان به حفظ طبیعت و سازندگی و خود داری از اسراف و تبذیر در آن توصیه می‌کنند و عملکرد ما انسان‌ها در جهت مصرف‌گرایی و زیاده‌روی در این زمینه همراه با عدم امکان جایگزینی سریع در مواد اولیه و ضروری حیات برای زندگی بشر چون آب و گیاهان و ... است. طبیعتاً در چنین وضعی کسی که قدرت بیشتری دارد تسلط خود بر منابع محدود را محکم و بقیه را محروم می‌کند.

تصویر جهان برای انسان از منظر تعالیم ادیان

جهان نیز چون دیگر حقایق هستی از دیدگاه دین تعریفی متفاوت دارد. در ادیان صحبت از جهان، نعمت‌های خداوند، امکان دست‌یابی بشر به آنها برای رسیدن به کمال و همچنین ابتدا و انتهای جهان به میان می‌آید و تا جائیکه به هدف دین مربوط می‌شود، هیچ تفاوتی با جهان عملی ندارد. البته باید گفت که آنچه در قرآن موجود است دارای چنین خصوصیتی است؛ زیرا به دور از تحریف و دستبرد است ولی این کتاب آسمانی توسط خداوند به عنوان یک منبع دست نخورده برای همه افراد بشری که خواهان آشنایی با حقیقت هستند در دسترس آنان قرار دارد و خداوند این نعمت خود را برای مردمان در قرون متمادی حفظ می‌فرماید.^۸ به نظر می‌رسد خداوند جهان را از سه دیدگاه برای انسان‌ها به تصویر می‌کشد که عبارت‌اند از:

۱- منشأ و منبع و منتهای هستی؛

۲- امکانات مادی موجود در آن؛

۳- نوع استفاده از آن چیزی که می‌تواند به عنوان یک وسیله تیز دو لبه باشد.

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آنهاست را به بازیچه و عبث خلق نکردیم» (۴۴: ۳۸)
چنانچه این سه تصویر را آن‌گونه که خداوند مطرح می‌فرماید مورد دقت قرار دهیم؛ تصدیق می‌نماییم که نحوه تعامل با هستی و جهان باید غیر از آن چیزی باشد که در تفکرات لیبرالیستی و فارغ از دین است.

اصالت دادن به قدرت و طرح آن با اصطلاحات علمی! چون انتخاب طبیعی و اصلاح و اصرار بر تحمیل به پذیرش آن به بشریت نیز شکلی دیگر از نشناختن خود است. ادیان قدرت واقعی را در سرکوب هواهای نفسانی و به دست گرفتن لجام نفس می‌شناسند و از اعمال قدرت بر دیگران به هر شکل باز می‌دارند. (۷۹: ۴۰-۴۱)

ترویج تفکرات ماکیاولیستی نه تنها در سیاست بلکه در علم و معرفت و فلسفه بشری به شکل پراگماتیسم افراطی در عرصه افکار لیبرالیستی و به اشکال مختلف بروز کرده و هنوز هم به وجود خود ادامه می‌دهد (جعفری، ۱۳۷۰: ۹۵). با اصول حقوق بشری که ادیان به دست می‌دهند هیچ همخوانی ندارد و پیداست که در حقوق جهانی بر پایه افکار ماکیاولی ولو در خلعت واژه‌های فریبنده، هرگز تساوی و تعادل در تعامل انسانی برقرار نخواهد شد در حالیکه ادیان به شدت با تمام ارزش‌های اخلاقی که ماکیاول مطرح کرده بود به عنوان ضد ارزش و ضد اخلاق مواجه می‌شوند و آنان را به عنوان گناهان کبیره و حرام‌های جهانی و ابدی به شمار می‌آورند.^۹

ظهور پدیده فمینیسم (Feminism) و ادامه آن و تصویب نوعی زندگی مشترک برای دو هم جنس در حالیکه ادیان به شدت با آن مخالف‌اند. اتخاذ چنین شیوه‌ای در مسائل اجتماعی و نادیده گرفتن حدود اعتقادی و اخلاقی جوامع بشری از دیدگاه لیبرالیستی حاکم بر بخش وسیعی از جهان ناشی می‌شود که میدان عمل آزادی‌های اعلامیه حقوق بشر را نیز نامحدود کرده است.^{۱۰}

کمال از نظر ادیان «تشبه به اخلاق الله» است و کمال از نظر انسان - به خصوص در قرن اخیر - در رفاه و آزادی غیرمحدود و تعامل منفعت‌جویانه با هر جزء از طبیعت و افراد دیگر و بی‌مسئولیتی در مقابل هر آنچه دریافت کرده و در نهایت زندگی حیوانی می‌باشد. اما از نظر ادیان بر طبق اموری که در بندهای قبل ذکر شد، کمال انسان در تضاد با همه این موارد می‌باشد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر و طرح حقوق جهانی بشری ادیان

با توجه به تکرر اختلافات در مبانی ادیان، فطرت و عقل بشر که مواردی از آن ذکر شد، با دیدگاه رایج در غرب و دیدگاه لیبرالیستی حاکم بر جوّ پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر، پر واضح است که بندهای مختلف این اعلامیه با طرح حقوق بشری ادیان ناسازگار بوده و هرگز صلح

را به ارمغان نمی‌آورد، گرچه ظواهر بسیاری از بندها (علیرغم تفاوت مبانی فکری و معانی الفاظ) به دلیل اینکه ناشی از فطرت بشری انسان‌هایی است که آنها را تدوین کرده‌اند، با آنچه ادیان در این باره می‌گویند یکی است اما این یکی بودن نه منتهی به عمل شدن به آنها شده و نه در بهبود زندگی بشر بعد از تدوین این اعلامیه نسبت به قبل از خود اثری جدی باقی گذاشته است. علت این امر دقیقاً همین تغییر مبنا و معنا است در غیر این صورت این کلمات در قالب ادیان هم عملی و هم مؤثر در بهبود وضع بشر است. در پیش‌نویس اعلامیه حقوق بشر این‌گونه ذکر شده است: «نظر به اینکه شناسایی ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری اساس آزادی و عدالت و صلح جهانی است» اما آنچه مسلم است صرف شناسایی ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری منتهی به صلح نخواهد شد. اگر چنین بود این همه جنگ‌ها و نسل‌کشی‌ها بعد از جنگ جهانی رخ نمی‌داد.

در مورد آزادی هم می‌توان گفت که بشر تا آنجا که بر ضد خود نیز طغیان علمی، اخلاقی و فرهنگی کند، آزادی به دست آورده اما صلح نه! و اساساً صلح با چنین آزادی تحقق نمی‌یابد. بلکه با آزادی مسئولانه ممکن است و علاوه بر آن می‌بایست انسان خود را پاسخگو بداند. شاید هم بتوان گفت که شناسایی واقعی با آن مبانی فکری امکان ندارد و اگر بخواهیم به واقعیت انسان‌ها آشنایی پیدا کنیم می‌بایست از طریق دیگری که غیر از دین نمی‌تواند باشد به این مهم دست پیدا کنیم. طبیعت بشری آن‌چنان پیچیده و گره خورده است که ارزش آن برنامه که روی کاغذ برای اصلاح اجتماعی نوشته می‌شود، در نزد حاکمان برابر با ارزش همان کاغذ باطل شده هم نیست. تحقق خانواده بزرگ بشری به شرطی ممکن است که ابتدا انسان خود را بشناسد، اهداف خلقت خود و خالق خود را از خلقت بداند و سپس مشابهت بین خود و سایر انسان‌ها را در انسانیت و کرامت دریابد و به جهت آن جوهره اصیلی که در وجود همه آدمیان است با دیگران احساس پیوند و خویشی نماید و آن‌گونه که اسلام می‌گوید: «خلق را عیال خدا بداند و سعی کند نافع‌ترین فرد برای این عائله باشد.» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۶؛ ۵۱۰ و کلینی، ۱۳۶۷: ۲؛ ۲۳۹) در غیر این صورت، اگر انسان خود را که از هر کس به خویشتن نزدیک‌تر است نشناسد، چگونه ممکن است به شناخت سایرین و اندیشه در مورد ارزش، کرامت و احترام به حقوق آنها دست یابد و از آن مهتم بدون شناخت هدف خلقت و خالق خود چگونه این اندیشه را ثبات و دوام بخشد؟

نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شد آشکار می‌گردد که هم تفکر رایج و حاکم بر فضای کشورهای لیبرالیستی که مدعی حقوق بشر هستند با اندیشه ادیان در حقوق بشر ناسازگار است و به هیچ وجه حقوق و مصالح بشر و صلح را تأمین نمی‌کند و هم اینکه اعلامیه جهانی حقوق بشر که در این فضا و بر اساس این تفکر شکل گرفته است نمی‌تواند مدعی خوبی برای حقوق بشر و انسانیت باشد و او را از فجایع و ظلم‌هایی که بر او روا می‌شود نجات دهد. گرچه همین اعلامیه با نواقصی که دارد تحت مکاری سیاست‌بازان قرار گرفته و اهرمی برای فشارهای غیراخلاقی و سلب حقوق ملت‌ها قرار داده می‌شود ولی همان اعلامیه ناقص هم اجرا نمی‌کنند تا حقوق نسبی بشر را در تحت لوای آن تأمین کنند و از ظلم‌ها جلوگیری نمایند. تنها راه برای تأمین صلح و امنیت توجه به مؤلفه‌های بنیادین دینی در طراحی حقوق بشر جهانی و پایبندی به آن در لوای اخلاق و معنویت است.

یادداشت‌ها

۱. قرآن کریم سوره ۳۱ آیه ۲۱ و سوره ۷ آیه ۱۵۷، سوره ۲، آیه ۱۵۱ و نیز انجیل مرقس، باب ۸ آیه ۶؛ انجیل متی، فصل ۶ آیه ۲۵؛ اوستا، هات ۲۸، بند ۱۰.
۲. قرآن کریم، سوره ۲ آیه ۲۴۲، انجیل متی، باب ۱۳ آیه ۴۳.
۳. انجیل متی، باب ۲۰، آیه ۱۶ و نیز باب ۷، آیه ۲۱ و آیات ۲۴-۲۷.
۴. قرآن کریم، سوره ۷، آیه ۱۷۹ و نیز بنگرید: انجیل متی باب ۲۳، آیات ۳۰-۳۹ و ۵۸-۶۸.
۵. قرآن کریم، سوره ۱۰، آیه ۲۳، سوره ۲ آیه ۲۰۱، سوره ۱۳ آیه ۲۶ و نیز انجیل متی، باب ۱۳، آیات ۳۷-۳۸.
۶. لویان، فصل ۱۸، آیه ۵، و فصل ۲۵، آیات ۱۸ و ۱۹، همچنین اوستا، هات ۲۸، بند ۱۰ و نیز هات ۳۴، بند ۱۴.
۷. قرآن سوره ۳ آیه ۱۰۳ و سوره ۸ آیه ۱۱ و نیز انجیل مرقس، باب ۳، آیه ۳۲.
۸. البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را محققاً محفوظ خواهیم داشت. (۹/۱۵)
۹. برای آگاهی بیشتر رک: قرآن کریم، سوره ۱۳، آیه ۴۲ و سوره ۱۶ آیه‌های ۴۵-۴۷ و نیز انجیل متی باب ۱۰، آیه ۱۶ و انجیل مرقس، باب ۱۰، آیه ۱۹ و نیز تورات، لویان فصل ۲۵ آیه‌های ۱۴ و ۱۷ و فصل ۱۹، آیه ۱۱ و نیز اوستا، هات ۳۲، بندهای ۵ و ۱۲.
۱۰. برای آگاهی بیشتر رک: قرآن کریم سوره ۴، آیات ۱۶ تا ۱۸، و سوره ۲۷، آیه‌های ۵۴ و ۵۵ و نیز تورات، مثنی، فصل ۲۳ آیه ۱۷ و لویان، فصل ۱۸، آیه ۲۲.

منابع

قرآن کریم

- اعلامیه جهانی حقوق بشر*، متن و پیش نویس، تصویب، ۱۹۴۷ م.
- امامی، سید حسن، *حقوق مدنی*، ج ۴، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۶۸.
- جانسون، گلن، *اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه آن*، مترجم: محمد جعفر پوینده، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷.
- جعفری تبریزی، محمدتقی، *حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب و تطبیق آن دو با یکدیگر*، دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۰.
- جوادی آملی، عبدالله، *سلسله بحث‌های فلسفه دین - فلسفه حقوق بشر*، نشر اسراء، قم، ۱۳۷۷.
- چند تن از اساتید فلسفه غرب، *فلسفه یا پژوهش حقیقت*، مترجم: سید جلال الدین مجتبی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۷۰.
- حرّ عاملی، محمدبن حسن، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۴۰۳ ق.
- راسخ، محمد، *حق و مصلحت*، طرح نو، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱.
- فتحعلی، محمود، *درآمدی بر نظام ارزش و سیاسی اسلام*، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸.
- فروغی، محمد علی، *سیر حکمت در اروپا*، البرز، تهران، ۱۳۷۵.
- کانتوزیان، ناصر، *فلسفه حقوق*، جلد ۱، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۷.
- کتاب مقدس*، عهد قدیم (توران).
- کتاب مقدس*، عهد جدید، اناجیل.
- کتاب مقدس*، اوستا و گات‌ها.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
- لوی برول، هانری، *جامعه‌شناسی حقوق*، ترجمه: ابوالفضل قاضی، دادگستر، تهران، ۱۳۷۶.
- مجلسی، ملا محمدباقر، *مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، جلد ۱، بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۷ ق.
- Gaddis, John Lewis. *The United States and the Origins of the Cold War*, 1972.